

آمده بود که دیده نامیاروشن میکرد و هشیار کفشد چو
 داماد را علاج نمیکنی گفت میترسم پناشود و دشمن
 طلاق دهد ع شوی زن زشت مرد نامیابه کجایت
 پادشاهی چشم هفارت در طایفه درویشان نظر کرد
 یکی از ایشان بفرستد دانت و گفت ای ملک با بچتر
 از تو کمتریم و پش خوشتر و بر کن برابر و بقیامت بهتر
 هست اگر کشور حردای کامرانت و کرد درویش
 حاجتمد نانت و در آخالت که خواهند این دن
 مرد و نخواهند از جهان پیش از کفن برد چو رخت
 از مملکت رست خواهی که دای خوشتر است
 از پادشاهی حکمت ظاهر درویشی جان زنده است

دانی

و موی ژولیده و حقیقت آن دل زنده است
 و نفس مرده قطعه نه آنکه بر در دعوی نشیند از خلقی
 و خلاف کنند شش بچنگ بر خیزد اگر ز کوه فرو
 غلطد آسیاسنی نه عارفت که از راه سنگ
 بر خیزد طریق درویشان ذکر است و شکر خدمت
 و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و
 و تحمل هر که بدین صفها موصوف است تحقیق درو
 اگر چه در قیاست و اما هرزه کردی پیمانی هوا
 و هوس باز که روز هالشب آرد در بند شهوت
 و شهباز و کند در خواب غفلت بخورد هر چه در میان
 آید و بگوید هر چه بر زبان آید زنده است اگر چه در عیان